



درآمد

تبعیدها و زندانیهای متعدد، فرصت کسب فیض از محضر پدر را از فرزندان می‌گرفت؛ با این همه نفوذ معنوی او چنان عمیق و کارساز است که هنوز از پس سالیان دراز، رهنمودهای ارزنده وی؛ چراغ راه آنان و نیز تمامی کسانی است که در راه اعتلای حق و برقراری عدالت از همه چیز خود می‌گذرند و با فداکاری و ایثاری شگفت‌انگیز، در دل تاریک جهالت‌ها و ستم‌ها، منادی صبیحی صادق می‌شوند و آیت‌الله کاشانی به حق چنین بود، هر چند بسیار روزگاران گذشت که قدر جانفشانیهای او مکتوم ماند. باشد که به شایستگی از او یاد کنیم.

در مورد تحصیل چه نظری داشتند؟ می‌گفتند درس بخوانید و به دانشگاه بروید، در حالی که آن روزها، مردم کمتر دخترهایشان را به دانشگاه می‌فرستادند، منتهی توصیه می‌کردند که حتما با چادر و حجاب کامل برویم. از تحصیل کردن ما بسیار استقبال می‌کردند. یادم هست به ما می‌گفتند، «نزد مادران قرآن بخوانید. صبحا حتما چهار قل را بخوانید.» شما تا چه مقطعی درس خوانده اید و چه رشته‌ای؟ لیسانس زبان انگلیسی هستیم. البته بعدها خواندم. همه تحصیل کرده هستیم؟ بله و انصافا بخش اعم زحمات به دوش مادر بود، چون پدر دائما در تبعید و زندان بودند. مادر همیشه می‌گفتند، «هیچ وقت به قدرت پدر متکی نباشید و سعی کنید روی پای خودتان بایستید.» و پدر همیشه به مادر می‌گفتند که، «من شما را در نماز دعا

## «آیت‌الله کاشانی در قامت یک پدر»

در گفت و شنود شاهد یاران با اشرف السادات کاشانی

# برای او اخلاق و تدین فرزندان از همه چیز مهم تر بود.....

بیاوند و از آیت‌الله کاشانی حرف بزنند و بسیاری از وجوه شخصیت ایشان را برای مردم بشکافند. خدا رحمت کند شهید آیت‌را. او بسیار به آیت‌الله کاشانی علاقه داشت و همیشه می‌گفت، «لازم نیست کسی از ایشان دفاع کند. امام همه چیز را درباره آیت‌الله کاشانی گفته‌اند.» حتی یک بار در تلویزیون دیدم که آقای قرائتی گفتند، «از نیركات انقلاب یکی هم این بود که ما آیت‌الله کاشانی را شناختیم.» بنابراین وقتی که در مورد شهید مدرس صحبتی می‌شد، کسی مخالفتی نمی‌کرد، چون دشمنان ایشان، شناخته شده بودند، اما در مورد آیت‌الله کاشانی این طور نبودند. یادم هست که وقتی خیابان غرب تهران را به نام آیت‌الله کاشانی گذاشتند، آقای مسیح مهاجری در روزنامه جمهوری اسلامی نوشت، «وقتی خوب همه جا را تقسیم کردند، این گوشه که باقی ماند، اسم آیت‌الله کاشانی را روی آن گذاشتند!» بعد از انقلاب خدا رحمت کند آقای فلسفی را، یک بار آمد در نماز جمعه صحبت کرد. آن موقعها اسم این خیابان ولی عصر را گذاشته بودند مصدق. خدا بیامرز، این خیابان را تکه تکه از راه آهن تا تجریش نام برد و گفت، «اسم خیابان به این درازی را که از جنوبی ترین نقطه تهران تا شمالی ترین نقطه آن است، گذاشته اید مصدق؟» و پیشنهاد داد که بگذارند آیت‌الله کاشانی که البته یک جور لجاجتی می‌شد. سریع اسم را تغییر دادند و گذاشتند ولی عصر. غرض این که هنوز که هنوز است با وجود اسناد و مدارک محکم تاریخی در خدمت و حیانت رجل سیاسی، باز هم عده‌ای سعی می‌کنند خاک در چهره خورشید بپاشند و حقایق تاریخی را به نفع خود و شخصیت‌های موردعلاقه خود تحریف کنند و دست بر نمی‌دارند و سخت پیگیر هستند، به همین دلیل، من در همین ابتدای سخن، از شما که همت کرده و باب این بحث را گشوده اید، بسیار ممنونم و امیدوارم تلاشی که برای افشای حقایق و در جهت درک صحیح و علمی مسائل می‌کنید، مقبول و مرضی خدای متعال باشد.

در گفتگو با شما بیشتر ترجیح می‌دهیم روی وجوه پدرانانه مرحوم آیت‌الله کاشانی تکیه کنیم، چون به اعتقاد ما مردان بزرگ، کسانی هستند که قبل از انجام تعهدات اجتماعی، در محیط خانواده و در زمینه تربیت فرزند موفق بوده‌اند.

مرحوم کاشانی، پدری بسیار مهربان و بسیار خوش اخلاق بودند. ما هیچ وقت از ایشان کوچک‌ترین بی‌احترامی ندیدیم، ولی متأسفانه، اشکالی که وجود داشت، ایشان بیشتر در تبعید و زندان بودند و ما کمتر توفیق همجواری و همنشینی با ایشان را پیدا می‌کردیم، به خصوص در دوره کودکی که به وجودشان بسیار نیاز داشتیم، ولی در عوض، همیشه به مادرم می‌گفتند که، «من همیشه شما را دعایم کنم، به خاطر این که اولاً من مؤمنه و اصیلی هستم و ثانیاً مسئولیت تعلیم و تربیت بچه‌ها به تمامی به عهده شماست.»

وقتی پدر فوت کردند، شما چند سال داشتید؟ حدود بیست سال.

پس خیلی خوب محضر ایشان را درک کرده اید. بله. پدر بسیار مهربان، دلسوز و محترمی بودند که ذره‌ای بی‌احترامی به بچه‌ها نمی‌کردند.

با توجه به به تحریفات تاریخی مکرری که در مورد شخصیت مرحوم آیت‌الله کاشانی صورت گرفته‌اند، می‌خواهیم از زبان شما به عنوان دختر ایشان، وجوهی پنهان از شخصیت این عالم مبارز را واگوی کنیم. اولاً بنده تشکر می‌کنم از تلاش ارزنده‌ای که می‌کنید. به خوشبختانه انقلاب تمام زوایای تاریک تاریخ را روشن کرد، به خصوص شخص حضرت امام (ره) که وجود پربرکتشان باعث شد که واقعا ناشناخته‌های تاریخ روشن گردند. قبل از آن برای مردم عادی و کسانی که پیگیر مسائل تاریخی نیستند، اصلا مشخص نبود که آیت‌الله کاشانی که بودند.

ای کاش مشخص نبود. غالباً عکس مسئله مطرح بود. همین طور است، غالباً مسائل را برعکس مطرح می‌کردند، ولی حضرت امام (ره) چون در آن سالها، آشنا با مبارزات آیت‌الله کاشانی و همدل و همراه ایشان بودند، بعد از انقلاب، بارها از ایشان صحبت کردند.

حتی آیت‌الله مدرس هم چهار همین نسیان بودند. بله، ولی هر وقت درباره ایشان صحبتی می‌شد یا می‌شود، کسی مخالفتی نمی‌کند. نکته اینجاست که مرحوم مدرس فقط با رضا شاه جنگید و ماهیت دشمن او کاملاً مشخص بود و کسی در خیانت او تردید نداشت، ولی آیت‌الله کاشانی از یک سو با انگلیس می‌جنگید، از یک سو درگیر حکومت بود و از طرف دیگر با کسانی می‌جنگید که وجهه و اعتبار ملی داشتند و به اسم ملی گرا، در دل بسیاری از مردم، جا باز کرده بودند و این باعث شده که همین طور دنباله آنها و فراماسونها و ایادی انگلیس، همه در مقابل ایشان صف بکشند و هنوز هم در برنامه‌های مختلفی که حتی از تلویزیون هم پخش می‌شود، نقش آیت‌الله کاشانی نادیده گرفته می‌شود و حتی تحریف می‌شود. ولی از آنجا که هرگز آفتاب زیر ابر نمی‌ماند، باید وجودی مثل حضرت امام (ره)

پدر از نظر زندگی شخصی، فوق العاده صرفه جو بودند. یادم هست روزی در حیاط اندرونی راه می‌رفتند، یک پیاز کوچک کنار باغچه افتاده بود، آن را برداشتند و به خادمه منزل دادند و گفتند، «اسراف نکنید.» از نظر هزینه‌های جاری آمد و رفتها هم آقایان بازاری این گونه هزینه‌ها را تامین می‌کردند و زندگی خود ما در نهایت صرفه جویی و سطح حداقل بود و به هیچ وجه ریخت و پاش نداشتیم.



گفتند: «اسراف نکنید.» از نظر هزینه‌های جاری آمد و رفتها هم آقایان بازاری این گونه هزینه‌ها را تامین می‌کردند و زندگی خود ما در نهایت صرفه جویی و سطح حداقل بود و به هیچ وجه ریخت و پاش نداشتیم.

در سالهای آخر عمر که مرحوم کاشانی مورد بی‌مهری و حتی اهانته از سوی گروههای مختلف قرار گرفتند، آیا در اخلاق و خوشرویی و بذله گویی ایشان تغییری پیدا شد؟ آن ماجرای غذا سرچنگال زدن و ایجاد روحیه شاد بر سر سفره که عرض کردم، مربوط به همین سالهاست. به هیچ وجه خلق و خوی خوش ایشان تغییر نکرد.

و دیگر ویژگی بارز ایشان؟

پدر در عین حال که همیشه جان خودشان کف دستشان بود، در مورد جان دیگران بسیار محتاط بودند و به هیچ وجه دلشان نمی‌خواست صدمه‌ای به کسی برسد.

از خاطر اتان نگفتید.

در مسجد پانامر مجلس عزاداری امام حسین (ع) برگزار می‌شد. یادم هست هر شب که آقا سخنرانی می‌کردند، پشت سرش دعا می‌کردند که: «خدا یا! ما را از شر نفس اماره حفظ کن.» بهترین دعا را می‌کردند.

سالها که گذشت تازه فهمیدم بهترین دعا همین است. همیشه فکر کرده‌ام آخر پدر چه شخصیتی داشتند که به آن همه قدرت، هرگز آلوده مال و شهرت و دنیا نشدند. وقتی از دنیا رفتند، هیچ ارثی از ایشان به جا نماند. در حالی که ایشان می‌توانستند در گوشه عاقبت بنشینند و رساله‌ای بنویسند و آن همه فشار و تبعید و زندان و تهمت و بی حرمتی را تحمل نکنند، ولی ایشان لحظه‌ای به این چیزها فکر نمی‌کردند و همه درد و اندوهشان، درد مردم بود و دنبال همان راهی رفتند که اجدادشان و پدر بزرگوارشان رفتند. گاهی که فکر می‌کنم، می‌بینم پدر بزرگم فقط همین یک پسر را داشتند و آن وقت، همه صفات پسندیده در همین یکی خلاصه شده است. واقعا سعادت می‌خواهد.

از رابطه امام و آیت الله کاشانی خاطره ای دارید؟

یادم هست ما به حضور یکی از علما می‌رفتیم. ایشان می‌گفتند، «در آن دوران فشار، وقتی من و آقای مطهری می‌خواستیم از قم به تهران بیاییم، آیت الله خمینی به ما می‌گفتند در تهران نزد آیت الله کاشانی بروید و از محضر ایشان استفاده کنید.» امام خیلی آیت الله کاشانی را دوست داشتند و اغلب به دیدار ایشان می‌آمدند. بعد تر از همه اولین سالگرد آیت الله کاشانی در اسفندماه بعد از انقلاب بود. آمدند سالگرد بگیرند. اما شرایط هنوز مساعد نبود. جمله معروف آیت الله مطهری که به دکتر محمود گفتند این بود که: «از قول من به آقایان روحانیون بگوئید که تجلیل از آیت الله کاشانی، عزت روحانیت است.» یادم نمی‌رود که چه مجلس باشکوهی در مسجد امام برگزار شد و آقای هاشمی رفسنجانی درباره آیت الله کاشانی سخنرانی بسیار زیبایی را ایراد کردند. ■

جایی رسیده بود که امام می‌گفتند: «ایشان وارد مجلس شدند و هیچ کس از جایش بلند نشد و من بلند شدم و جایم را به ایشان تعارف کردم.» اگر تاریخ و دشمنان اسلام نتوانستند آثار گرانبهای مبارزات امام حسین را از بین ببرند، آثار خلوص و خدمات آیت الله کاشانی را هم که پیرو حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) بودند، از بین می‌برند. کسانی که اطاعت خدا را کردند و در راه اجرای احکام اسلام و احقاق حقوق مظلومین تلاش کردند، هرگز نام و یادشان فراموش نمی‌شود.

از ویژگیهای بارز مرحوم کاشانی، روحیه بذله گویی و حاضر جوابی ایشان است. از این گونه وجوه شخصیتی ایشان برایمان صحبت کنید.

یک بار سر سفره نشستیم بودیم و یکی دو نفر دیگر هم بودند. چنگال را می‌زدند سیریک قطعه غذا و جلوی ما می‌گرفتند و بعد خودشان می‌خوردند. بسیار شاد و خوش اخلاق بودند. یک پسری در کوچه ما بود که سرش مو نداشت و همه اذیتش می‌کردند. پدر هر وقت به او می‌رسیدند دستی به سرش می‌کشید و ملاطفت می‌کردند. بسیار با محبت بودند. هیچ وقت ما کلمه سبکی از ایشان نشنیدیم. همیشه با احترام با همه حرف می‌زدند. لباس پوشیدنشان نظیم نداشت. همیشه مرتب و منظم و پاکیزه بودند. فداکاری به نهایت در ایشان بود. به مال دنیا کوچک ترین توجهی نداشتند.

وقتی از دنیا رفتند، هیچ ارثی از ایشان به جا نماند. در حالی که ایشان می‌توانستند در گوشه عاقبت بنشینند و رساله‌ای بنویسند و آن همه فشار و تبعید و زندان و تهمت و بی حرمتی را تحمل نکنند، ولی ایشان لحظه‌ای به این چیزها فکر نمی‌کردند و همه درد و اندوهشان، درد مردم بود و دنبال همان راهی رفتند که اجدادشان و پدر بزرگوارشان رفتند.

با توجه به این که پیوسته در منزل شما بر روی همه طبقات اجتماعی باز بود و با عنایت به این که ایشان حتی حقوق نمایندگی و ریاست مجلس را نمی‌گرفتند، هزینه اداره این نحوه زندگی چگونه تامین می‌شد؟  
اولا که پدر از نظر زندگی شخصی، فوق العاده صرفه جو بودند. یادم هست روزی در حیطه اندرونی راه می‌رفتند، یک پیاز کوچک کنار باغچه افتاده بود، آن را برداشتند و به خادمه منزل دادند

می‌کنم که به تنهایی بار این مسئولیت بزرگ را به دوش می‌کشید.» مادر تان چگونه با نگرانیهای ناشی از شیوه خاص زندگی مرحوم کاشانی کنار می‌آمدند که روی روحیه شما تاثیر نگذارد.

ایشان به هیچ وجه نگرانیها را به بچه‌ها منتقل نمی‌کردند و نمی‌گذاشتند در خانه، در این زمینه‌ها گفت و گوی زیادی صورت بگیرد. همیشه خانه و اخلاق ما توجیه می‌کردند. دائما از ما نجابت، مگر شما در یک فضای تهدید زندگی نمی‌کردید؟

خیر، برای ما حالت تهدید وجود نداشت. ما بچه بودیم و اگر هم مسئله‌ای وجود داشت، سنگینی آن بیشتر روی دوش مادر بود. ایشان فردی بسیار مؤمن، اصیل و خانواده دار بودند که هیچ وقت کسی متوجه مشکلاتشان نمی‌شد. حتی اگر لازم بود از وسایل زندگی‌شان چیزی را بفروشنند، این کار را می‌کردند، ولی نمی‌گذاشتند کسی متوجه شود که خانواده در فشار مالی قرار دارد. بسیار مدبر و صبور بودند.

اگر شیطنت می‌گرددید یا نمره کم می‌گرفتید، پدر چه می‌کردند؟ برای پدر نمره و این گونه مسائل اهمیت چندانی نداشتند. ایشان بیشتر به رفتار و اخلاق ما توجه می‌کردند. دائما از ما نجابت، اصالت، آشنایی با قرآن و احکام می‌خواستند.

یعنی پسرها هیچ کدام هیچ آشنایی نمی‌کردند که پدر به آنها تذکر بدهد؟

والله این دکتر محمودمان که از همان اول آقا و آرام بود. یک برادر دیگرمان هم بود که بعد از سالها تحصیل و کسب تخصص جراحی در آمریکا، در اینجا در حادثه تصادفی از بین رفت که همه معتقد بودند دست ساواک در کار بوده هنوز که هنوز است همکاران آن موقع ایشان، از سواد بالای او تعریف می‌کنند و مادرمان خیلی از ایشان راضی بودند. بچه‌ها حتی کوچک ترین بی احترامی به مادر نمی‌کردند.

صحبت از بی احترامی نیست، عرض کردم اگر شیطنت می‌کردند، پدر چه واکنشی نشان می‌دادند؟

همه خیلی آرام و خوب و مطیع پدر و مادر بودند. همان برادر بزرگم در اواخر عمر پدر، چقدر از ایشان مراقبت می‌کردند. ایشان بعد از فوت پدر برای تخصص رفت خارج از بیمارستان که می‌آمد، تمام وقت، مثل یک پرستار دلسوز از پدر مراقبت می‌کرد.

بالاخره نگفتید در مقابل شیطنت بچه‌ها چه می‌کردند؟ (می‌خندد) فوق فوفش می‌گفتند: «بچه! چر این طوری می‌کنی!» در گفتگوهایی که با افراد مختلف در مورد مرحوم کاشانی انجام شده و نیز در آثار و مکاتبات و اسنادی که از ایشان به جا مانده، یک وجه تیزهوشی خارق العاده به چشم می‌خورد. نظر شما در این باره چیست؟ در آن شرایط بحرانی و دشوار، تصمیم گیریهای دقیق نیاز به هوش سرشار داشت. جلوه‌هایی از این هوش را در قالب خاطره بیان کنید.

از دقت نظر شما واقعا ممنونم. واقعا همین طور است. تقریبا اواخر عمرشان بود که در بیمارستان بستری بودند. در چنین شرایطی انسان حال و جان و صرافت ندارد. در آن شرایط جسمی و ضعف، ایشان به تمام جوانب و اوضاع اجتماعی توجه داشتند و از آنجا که بازرترین ویژگی ایشان، کبابست و هوش سرشارشان بود، هیچ نکته‌ای از آن نگاهشان پنهان نمی‌ماند. خیلیها با هوش هستند، ولی مرحوم کاشانی بسیار سریع الانتقال هم بودند. مسائل را درک و تحلیل می‌کردند و به سرعت تصمیم می‌گرفتند. یک روز من تنها در خدمت ایشان بودم. تا آمدم جمله‌ای را بگویم و عرض کردم، «چطور مردم...» جمله ام تمام نشده بود که ایشان بلافاصله فرمودند: «من که از که اجدادم بالاتر نیستم.» من می‌خکوب شدم. دیشب در تلویزیون آقای واعظی صحبت و از قول حضرت امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کردند که: «هیچ فضیلتی نبود که به دشمن و هیچ ردیانی نبود که به من نسبت ندادند.» گاهی اوقات حس می‌کنم این دقتکاری بود که با آیت الله کاشانی کردند. با مردان بزرگ باید همین کار را کرد، چون مردمی که روزی آن گونه اند و روزی این گونه، همان بهتر که در بحرانیهای اجتماعی، این بزرگان را به خدای خودشان واگذارند، چون هدف آنان ادای وظیفه است نه تکذیب و تحسین مردم.

در این زمینه خاطره‌ای از حضرت امام به یاد آمد. در آن روزهایی که آیت الله کاشانی به شدت ترور شخصیت می‌شدند، کار به

